

دکتر منیر طه
گروه زبانهای خارجی

تصویرهای کوچک
از
چهره‌های بزرگ

دلدا و نگاهی به‌رمان کوزیما

جزیره زیبای ساردنیا در آغوش مدیترانه فرو رفته است. کسی نمی‌داند و خوش ندارد بداند که روزی زنی کوچک اندام ولی بزرگ اندیشه دل‌ها را خواهد گشود، چشم‌ها را خواهد خواند، دریا را خواهد شکافت و راز جزیره نشینان را در آن طرف آب‌ها فاش خواهد ساخت.

گراتزیادلدا (Grazia Deledda) در ۲۷ سپتامبر ۱۸۷۱ در شهر ک‌نورو (Nuoro) به دنیا می‌آید، کودکی و ایام بلوغ را در همان شهر کوچک می‌گذراند و تحصیلات ابتدائی را در همانجا به پایان می‌رساند و با وجود برخورداری خانواده‌اش از رفاه مالی به ادامه تحصیل تشویق و ترغیب نمی‌شود ولی دلدا زنی است از جزیره ساردنیا، از جزیره‌ای باغنائتی درونی که تحت تأثیر اعتقادات کاذب و مفلوک و محدود زمانش از خشکی‌های بی‌دروپیکر و نامحدود منفصل و منقطع مانده است، زنی است که از دوران طفولیت این محدودیت‌ها و این اعتقادات نابسامان و پوچ را احساس می‌کند، رنجیده‌خاطر جزیره را، این اسیر دریا را می‌نگرد، صداقت فکر و صفای باطن را راهنمای قلمش می‌سازد و از شانزده سالگی به کار نوشتن پرداخته از جوانی تا پیری با نیرومندی خاصی آن را پی‌گیری می‌کند و به جهت نازک‌اندیشی و واقع‌بینیش در ادبیات ایتالیائی و اروپائی عصر خود مقامی ممتاز و مشخص اشغال می‌کند و بار دیگر در تاریخ قلم رانان و درون‌کاوان فریادجان‌ها را که به هواداری جسم‌های تکیده و نزار در هر گوشه و کنار شبه‌جزیره به خفقان می‌افتادند در گوش‌ها می‌چرخاند و در دل‌ها می‌دواند.

دلدا علاوه بر گرایشی که به سوی مکتب وریزم دارد از لیریزم خاص دنوچیو (D'Annunzio) شاعر و نویسنده حادثه جوی ایتالیایی (۱۸۶۳-۱۹۳۸) نیز متأثر است. توجه مکرر او به کتاب مقدس، هومر، رمان نویسان بزرگ روسی، ورگا و منزنی بیشتر به سبب نیاز زندگی کردنش و روان برخورداریش با آنهاست نه زیتنش در ادبیات و سرودها بوسیله آنها. از آنجا که بمانند همه وریست ها در واقعیت دنیای انسان ها زندگی می کند بخصوص که به خاک مشخصی نیز تعلق دارد شخصیت های داستانی او از احساس درونی قدرتمندی برخوردار هستند و با وجود محصور بودن در جزیره به همه دنیا متعلق می گردند و یا در تمام دنیا بمانند آنها فراوان یافت می شوند اگر چه گه گاه توصیف هایش غیر واقعی و افسانه وارند.

دلدا با اجتماع خود پیمانی ناگسستنی دارد و به عبارت دیگر اندیشه و دل و جانش را در گرو اجتماع می گذارد و از درون بینی عمیقی کاملاً متفاوت و متمایز از نویسندگان عصر خود برخوردار است قلم صادق و دردناکش در خواننده گرایش عمیقی به شخصیت های ناخوشبخت به وجود می آورد و در جان آدمی تغییر و طغیان علیه ظلم و بی عدالتی را سبب می شود. این نویسنده کوچک اندام هرگز خویشتن خویش را در ویژگی های محیط خود محدود و محبوس نمی کند از کمترین و کوچکترین برخوردهای اجتماعی گویاترین عواطف و احساسات را می آفریند و نه تنها زیبایی طبیعت را آنچنانکه واقعاً زیباست می بیند اصالت و حقیقت مردمی را هم که فقیرانه و نجیبانه او را در میان گرفته اند می بیند و درک می کند و با همین مردم حقیقی در نقش کوزیما (Cosima) درگردهم آئی مکرر آسیاب زیتون آشنا می شود زبان و بیان و احساس آنان را فراراه نوشتن قرار می دهد و در حالی که به دنیای اساطیری و عظمت چوپانی به شیفتگی می نگرد در طبقات درون پوچ و بالا پسند اجتماعش تأمل می کند و آن ها را آنچنانکه در همه ادوار و در هر نقطه هیچ هستند و هیچ نیستند می شناسد و بالاتر از همه موقعیت زن ساردنیا را که نوعی درام خلقت و سرنوشت است احساس می کند، درام زن محکومی که هرگز با آنچه که می بیند و می شنود نمی تواند هم پائی و هم رائی داشته

باشد. درامی که او را از ادامه یادگیری و تحصیل منظم باز می‌دارد و در عوض اشتیاق چگون‌آمیز خواندن و نوشتن را تابدا نجا در رگ و خونش می‌دواند که قریب پنجاه مجلد از بهترین داستان‌ها و رمان‌ها از خود به‌بادگار می‌گذارد و بدین بهانه نه تنها به‌عنوان حق هر انسان زنده در انتخاب سرنوشت خویش بلکه به‌عنوان نوعی غنایت بشری و درایت شاعرانه حامل پیامی می‌گردد که دیگران نیز در آن می‌توانند سهمی داشته باشند.

گراتزیا دلدا بعد از ازدواج (۱۹۰۰) برای اولین بار شاهد شکوه و عظمت دریا می‌شود، به شهر رم نقل مکان می‌کند و تا پایان عمر همانجا می‌ماند و در نخستین سال اقامتش در رم مشهورترین رمانش الیاس پرتلو (Elias portolu) را منتشر می‌سازد که در پی آن، رمان‌ها و داستانهای خاکستر (Cenere)، دل‌تنگی (Nostalgia)، پیچک (L'Edera)، سایه گذشته (L'Ombra del passato)، کبوترها و بازها (Colombi e sparvieri)، نی‌ها در باد (Canne al vento)، گناهان دیگری (le Colpe altrui)، ماریاناسیرکا (Mariana Sirca)، آتش‌سوزی در زیتون‌زار (L'incendio nell'oliveto)، مادر (La madre)، راز انسان منزوی (Il segreto dell'uomo solitario)، خدای زندگان (Il Dio dei viventi) و آثار دیگری را عرضه می‌دارد. دلدا در ۱۹۲۵ به دریافت جایزه نوبل نائل می‌شود و رمان‌های صاحب اعتبار سرزمین باد (Il paese del vento)، آنالنا بیلسینی (Annalena Bilsini) و کلیسای تنهایی (La chiesa solitudine) را چاپ می‌کند. در ۱۹۳۶ زندگی را بدرود می‌گوید که در همان سال رمان مشهور کوزیما (Cosima) را به چاپ می‌رساند.

رمان کوزیما رویارویی دلدا با رنگ‌های پراکنده تابلوئی است به نام زندگی که خواننده را با مسیر نگاه، طپش دل، استحکام انگشتان و ثبات قلم نویسنده آشنائی داده راهنمای دیگر آثارش می‌گردد. در رمان کوزیما جنبه داستانی مغلوب قدرت توصیفی نویسنده است و خواننده خیلی زود خود را اسیر و درگیر اوصاف کوچکترین

وجزئی‌ترین همه آن چیزها می‌بیند که کوزیما و درحقیقت دلدا در میان آنها زیسته است. داستان باوصف خانهای شروع می‌شود که شرح اشیاء و اجزاء این خانه صفحات نخستین رمان را دربرمی‌گیرد: «بر آستانه این در، يك سحرگاه ماه می، دخترکی سیه‌چرده، باچشم‌های بلوطی رنگ، درخشان و درشت، دست‌ها و پاهای کوچک، با روپوش خاکستری رنگ جیب‌دار... درحالی‌که تکان تکان می‌خورد و پا بپا می‌کند انتظار می‌کشید تا کسی از آنجا بگذرد و یا کسی از پنجره مقابل سربرون آورد تاخبر مهمی را به آنها بدهد»^۱ این خبر مهم تولد نوزادی است که کوزیما حاضر نیست آن را آنچنانکه طبیعتاً بوجود آمده است بپذیرد: «خانم پپینا، يك پسر کوچولوی تازه داریم يك سباستیانو Sebastiano»^۲ در حالی‌که آن نوزاد در واقع دختر است و کوزیما آرزوی برادر کوچولویی را در دل می‌پروراند. برای کوزیما «مشاهده هر چیز شگفت‌آور و تحسین‌انگیز است گوئی از دنیائی متفاوت و متغایر و متفاوت با دنیائی که در آن زندگی می‌کند آمده است و فانتزی‌های اوپراز خاطرات درهم ریخته آن دنیای رویائی است در حالی‌که حقیقت همین دنیا هم ناخوش آیندش نیست هرگاه آن را از دید خود بنگرد و با آب رنگ رؤیاهای خویشتمش رنگ آمیزش کند»^۳ با مرورد کتاب کوزیما به اهمیت خاص بعضی از شخصیت‌های برگزیده دلدا پی می‌بریم. آنتونیو نخستین عشق دوران بلوغ برای دلدا فقط معرف برخوردار يك زن با مرد مورد علاقه‌اش نیست بلکه معرف برخوردار و باشعرو احساس عاشقانه مورد علاقه‌اش است. آنتونیو هم کلاس و هم درس برادرش سنتوس نخستین و طولانی‌ترین عشق دلدا در کتاب کوزیما است. معشوق را آنتونیو می‌نامد و در برج عاج می‌نشانند او را محصل می‌خواند در حالی‌که لباس زمان دنوچیو را بر او می‌پوشاند (دنوچیو مرد شعر و سیاست و حادثه به خوش‌پوشی شهرت فراوان داشت). دلدا در این سطور شاعرانه خود بیان‌گر احساس سرکوفته خویشتم خویش است. معشوق را در برج عاج جای و مکان می‌دهد یعنی جایی برتر و بالاتر از آنجا، که انسان‌های سرزمین منفصل از دنیا و محصور در کبر و خودکامگی می‌زیستند. آنتونیو محصل است و این برای دلدا از هزاران امیدبر آب شده هزاران

آرزوی برباد رفته گفتگو می‌کند و این آرزو و اشتیاق در صحنه‌های مختلف کتاب کوزیما به چشم می‌خورد. باحیرت مدرسه رفتن خواهران و برادرانش را می‌نگرد « در درس درآمد بود، بیش از هر اسباب بازی کتابچه و تخته سیاه را دوست می‌داشت و بدون امتحان در کلاس قبول شده بود. »^۴ کوزیما می‌توانست تحصیل کند و خوب هم تحصیل کند ولی از آنجا که نمایشنامه زن ساردنیا فاجعه‌ای بیش نبود او هم بالاچاره می‌بایست بازیگر نقش نخستین این فاجعه باشد. آندرا، یکی دیگر از شخصیت‌های رمان کوزیما، نمایشگر برادر الکلی اوست که با وجود اینکه شعور خود را از دست داده است ولی باز به جهت خلقت مردانه‌اش در اجتماع موجودیت دارد و این موجودیت در آنجا ظاهر می‌شود که کوزیما در برابر چشم‌های حریص و جستجوگر جزیره‌نشینان مورد تنبیه آندرا قرار می‌گیرد که در پی بدمستی‌های برادر و درس تلخ و نامطلوب زندگی به سکوت و انزوا می‌گراید. آندرا دردانه نانا (Nanna) خدمتکار سنتی و قدیمی خانواده است که او را همواره در ابهت و عظمت چوپانی محصور می‌کند و آندرا گستاخ، و هواخواه درس و مدرسه نیست از استاد درس لاتین به زشتی و بی‌حرمتی یاد می‌کند، آندرا الکلی و عیاش است بی‌بند و باری او دید تاریکی از زندگی به کوزیما می‌دهد و در نوسان بیست‌سالگی این نوجوانی‌گاه بمانند بهاری سرسبز و گاه بمانند خزانی برگ‌ریزان چهره‌گشائی می‌کند کوزیما بار دیگر در جریان تنبیه و استیضاح آندرا از جانب پدرش در اعماق چشم‌های وحشی و رام ناشدنی‌اش منظر کربه زندگی آلوده را تماشاگر می‌شود و بهمین ترتیب احتمال حقارت و اسارت انسان‌های کامل را در برابر جبر نیاز که مجبور از تقاضا و التماس می‌شوند در شخصیت معلم نیک‌سیرت و زحمت‌کشیده‌اش آشکار می‌کند و اینهمه درس تکراری تلخ انسانیتش را تقویت بخشیده در راهی که قدم برمی‌دارد کوشا تر و مصمم‌تر می‌گردد. آندرا با وجود عیوب بی‌شمارش نازک دل و مهربان است «یکشب تورا سوار بر اسب به کوه خواهیم برد، اما چیزی به کسی نگوئی، چشم‌های وحشی و درشت کوزیما از این مزده به شادی و امید می‌درخشند و آن شب در دل کوزیما این وعده برادر با

آن فانتزی تولد نوزاد در خانه اش که نمی دانست از کجا آمده، چگونه و برای چه، در هم می آمیزد و باز در آن روزها که کوزیما در چهارده سالگی به نوشتن پرداخته، سنت ها و اعتقادات پوسیده رابه نیروی قلمش درهم می شکنند و می رود که آهوبچه وارد زیر فشار تعصب و تعهد خانواده به زانو بنشینند مورد پشتیبانی آندرا قرار می گیرد.^۷ آندرا او را پیش چوپانانی می برد که داستان های جالب تر از کتاب ها برایش روایت می کنند که کوزیما آن روز چیزهایی خیلی بیشتر از آنچه در درس ادبیات آموخته بود می آموزد. در اینجانیز دلدا چیزی جز محدودیت سنگین محیط و مسلط بر جزیره را نمی خواهد بگوید، چیزی نمی خواهد بگوید جز اینکه در جزیره چشم ها کنجکاو و دل ها تنگ و تاریک هستند و جزیره نشینان را خوش نمی آید که کوزیما براسب بنشینند و به کوه بروند تا بستان برای کوزیما زیباترین فصل هاست فصلی که آنتونیو برای تعطیلات بر می گردد بالبخند غم انگیزش، و کوزیما این بازگشت را انتظار می کشد همانند دیگر کسان که شاید بهار را انتظار می کشند و یا آغاز روز را. دلدا توصیف های متعدد و مکرری از دریا یعنی آن بخش پرشکوه طبیعت دارد، دریائی که ساردنیا را از دنیا جدا کرده است، دریائی که ساردنیا رابه خود در، در بسته در خود غرق کرده است، دریائی که ساردنیا را درحصاری صعب و دل شکن اسیر کرده است. نخستین برخورد دلدا با دریا و توصیف دلنشینی که از آن می کند یکی از زیباترین تابلوهای کتاب کوزیما است. زنی که آرزوی دیدار دریا را محال می پنداشت بالاخره دریا را لمس می کند و همین دریای اسرارآمیز به او امکان سفر و ارتباط بخشیده نادیدنی و نارسیدنی نمی ماند و چون شخصیت های داستان ها و فرمان هایش موجودیت واقعی پیدا می کند و کوزیما از بلندترین نقطه يك قصر سنگی، جایی که بر فراز آن عقاب ها چون پروانه هایی که به به سوی روشنائی چراغ کشیده شوند به سوی آفتاب کشیده می شدند شمشیر براق و برزگی را می بیند که در پای صخره ای قرار گرفته گوئی می خواهد حد فاصل جزیره باشد از قاره.^۸ این شمشیر براق و درخشنده دریاست که کوزیما، در واقع دلدا، برای نخستین بار تماشاگر آن است. دلدا با اندیشه و تصویری که از بزرگی و بی پایانی

افق آن طرف جزیره و در مقابل تجربه و دیدی که از کوچکی و محدودیت زادگاهش دارد به پستیچی ارزش آن پیام مهم و بزرگ را قائل است که همیشه منتظرش هستند پیام دنیای بزرگ آن طرف دریا، دنیایی که به هر تقدیر باید احساسات و خواست‌های درونش را با آن مرتبط کند و این ارتباط معنوی فقط بانوشتن میسر می‌گردد. و بالاخره شخصیت طبیعت در آثار دلدا همیشه بمانند پناهگاهی است که در کنار شخصیت انسان‌ها قرار می‌گیرد همان پناهگاهی که کودک در مادر حس می‌کند و برای دلدا حاکمیت تقدیر و تسلیم به سرنوشت تسخیرناپذیر است هر چند که گاه از لابلای کلمات و آئینه روح نویسنده این آرزو به چشم می‌خورد که بتواند آن را تغییر دهد و خود حاکم سرنوشت خود باشد ولی کجا؟ چگونه؟! و همینجاست که این سؤال بیش می‌آید: آیا سرنوشت است که ما را به دنبال خود می‌کشاند یا ما هستیم که سرنوشت را در پی خود می‌دوانیم.

حواشی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

| | |
|--------------------|---------|
| GRAZIA DELEDDA | ۶۹۵ : ۱ |
| ROMANZI | ۶۹۷ : ۲ |
| E NOVELLE | ۶۹۶ : ۳ |
| a Cura di Natalino | ۷۲۴ : ۳ |
| Sapegno | ۷۲۱ : ۴ |
| Arnoldo Mondadori | ۷۲۳ : ۵ |
| Editore | ۷۰۰ : ۶ |
| 1941 | ۷۴۵ : ۷ |
| | ۷۵۲ : ۸ |
| | ۷۴۷ : ۹ |